

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث به یک مناسبتی از بحث استصحاب باز خارج شد آقایان وارد بحث حقیقت حکم تکلیفی و حکم وضعی و طبعا متعرض بعضی از اقسامی که محل کلام است که آیا از احکام وضعی است یا تکلیفی متعرض این قسمت شده اند. عرض کردیم فعلا مبنای کلام را بر کلمات مرحوم نائینی و آقا ضیا و بعد تحقیق مطلب. عرض کنیم که قبل از اینکه وارد این بحث شوم باز تأکید می کنم که به نظر بنده بهترین نکته همان بود که سابقا عرض کردیم که امور را در باب اصول آن فضای اصولی که می خواهیم بررسی اش کنیم در فضای اصولی عرض کردیم به ذهن خود بنده چون جایی نیامده است هشت فضا را تصویر کردیم. این هشت فضا در ذهنتان باشد چون الآن که کلمات اعلام خوانده می شود تأثیرگذار است در فهم این کلمات.

عرض کردیم فضای اول این بود که تفسیر اراده تشریعی به اراده تکوینی باشد. دومش مسئله عرف بود لفظ و دلالت لفظی بود سومش مسئله عرف عام بود و چهارمش رابطه عبد و مولا بود و نحوه ارتباطی که اینها دارند. پنجمش عبارت از مباحث کلامی ششم فلسفی بود و هفتم مباحث قانونی و کیفیت جعل قوانین که الآن معتبر است و هشتم هم فضای ملاکات و حسایی که برای ملاکات می کنیم. این هشت فضا بود که توضیح داده شد و شرحش بیان شد.

کما اینکه عرض کردیم محور بحث در احباط اصول به طور کلی در هفت محور است. سه محور ملاکات مبادی حکم است که عبارت از ملاکات و اراده و حب و بغض و اراده و کراهت باشد و بعد هم خود جعل است بعد هم مقام فعلیت که اعلام جعل باشد و مرحله وصول به مکلف که تنجز باشد آخرش هم یا امتثال است یا عصیان. این هشت فضا را با این هفت محور در نظر گرفته شود چون این تأثیرگذار است در این تفاسیری که راجع به حکم می کنند. یعنی به عبارت دیگر مثلا ما یک تفسیری کنیم از حکم که مرجعش بشود به همان ملاکات. آن وقت دیگر مقامی را محوری را به نام محور جعل نداریم. اگر بشود ملاکات دیگر جای محور جعل نیست. من الآن اجمالا عرض می کنم وقتی که مطالب خوانده می شود خود به خود شما می توانید اینها را تطبیق کنید.

نکته سومی که به طور طبیعی در این جور جاها محل کلام است که در مقدمه ثانیه مرحوم نائینی خواهد آمد، فرق بین انتزاع و اعتبار است که آیا یک امر اعتباری است یا انتزاعی است. ببینید در امر اعتباری و انتزاعی خودشان واقعیت ندارند و چیزی نیستند. در هر دو یک

نکته لازم دارد. اما فارق اساسی اش این است که در امر انتزاعی، شما از یک امر واقعی یا یک امری که در وعای اعتبار وجود دارد، یک عنوانی را به یک لحاظی در می آورید. مثلاً فوقیت را برای سقف برای خودتان انتزاع می کنید. خود فوقیت چیزی ندارد چیزی که وجود دارد سقف است. شما نکته ای را در نظر می گیرید کیفیت خاصی که سقف به شما داده است کیفیتی را که مثلاً این کف اتاق دارد عنوان تحتیت را انتزاع می کنید.

اما در امور اعتباری درست است آنجا هم چیزی نیست لکن جعل می کند نه اینکه انتزاع میکند. یک امری را قرار میدهد. یک امری را ایجاد می کند. در حد ایجاد یک امری است. البته آن هم لحاظ می خواهد. اما این دو با هم دیگر فرق می کنند در امور انتزاعی شما جعلی ندارید. فقط به مجرد اینکه به لحاظ نکته ای یک عنوانی را در عالم ذهنتان انتزاع می کنید الا هیچ واقعیت ندارد. اما در امور اعتباری چرا چون جعل می شود خواهی نخواهی شما یک وعایی را به عنوان وعای اعتبار در نظر می گیرید و به یک لحاظی، حالا آن لحاظ چه باشد به آن لحاظ شما می آید که لذا خود جعل یک مبدأ می خواهد یعنی یک نکته غیر از نکته به یک مبدأ جعل هم میخواهد مبدأ که آن را قرار می دهد. این دو با هم فرق می کند که در خلال بحث های آینده روشن می شود مرحوم نائینی احکام را اعتبارات قانونی را از سنخ اعتباریات می داند نه انتزاعیات. حالا چون مبحث را هم بعد ایشان توضیح می دهد ما فقط یک اشاره اجمالی کردیم. که این مطلب روشن شود و بگوییم اینها آثار دارند یعنی این طور نیست که بی اثر باشد مثلاً در بحث اجتماع امر و نهی سابقاً کرارا عرض کردیم مرحوم خویی معتقدند نکته در باب اینکه اجتماع امر و نهی را ایشان قائل نیستند یک فعل وحدانی نمی شود دو عنوان از آن انتزاع شود. مثلاً همین سر شما که به سجده می گذارید نمی شود این صلاه باشد و مأمور بها باشد و غضب باشد و منهی عنه باشد. بالأخره این فعل وحدانی است چون این فعل وحدانی است بالأخره یا ملاک دارد یا مصلحت دارد یا مفسده دارد. نمی شود هر دو را داشته باشد و شما دو عنوان از این فعل انتزاع کنید. آن کسانی که قائل به اجتماع اند می گویند نه انتزاع نیست اعتبار است. اعتبار با انتزاع فرق می کند. این ها دو عنوان اند. عنوان اعتبار یک عنوان دیگری است غیر از عنوان انتزاع است. اینجا دو عنوان اعتبار شده است. یعنی شارع آمده است هم اعتبار کرده است غضب است هم اعتبار کرده است این صلاه است. در وعای اعتبار دو اعتبار شده است و هر اعتبار اثر خاص خود را دارد. چون ایجاد است چون جعل است. به خلاف انتزاع. لذا شما مثلاً از این سقف انتزاع فوقیت و تحتیت نمی کنید. دو تا انتزاع مختلف نمی شود متصور شد.

اما در اعتبار چون اعتبار جعل است اشکال ندارد. آن وقت جعل به لحاظ آثار هم هست این جور نیست که مجرد لغله لسان باشد. لذا شما جعل می کنید که این عمل وحدانی به لحاظ صلاتیت یا به قول آن حبث دیگر که آیا تعدد عنوان در باب اعتبارات قانونی موجب تعدد معنون می شوند می گویم بله موجب تعدد معنون می شود. در انتزاعیات است که تعدد عنوان تعدد معنون را نمی آورد. مثلاً فرض

کنید یک نفر عنوان اخوت را رد فرض کنید همان عنوان بنوت دارد همان عنوان ابوت دارد همان عنوان امومت دارد ممکن است یک نفر واحد باشد به لحاظ های مختلف انتزاع عناوین متعدد بشود. آن امر امر واحدی می ماند. آن واقعا هیچ نحوه تکثری و تعددی ندارد. اما امر اعتباری باز در همان وعای اع تبارت عدد پیدا می کند. به لحاظ عنوانی که پیدا می کند همین عمل وحدانی که گذاشتن سر به سجده باشد، به لحاظ صلاتیت مأمور به می شود و به لحاظ غصبی منهی عنه می شود. اینها مباحث بسیار مهمی در باب اصول است که تأثیرگذار است که واضح می شود.

س:....

ج: دو تا نمی شود.

س: مثلاً فوق کرسی هستیم و تحت سقف

ج: اما یکی است. تعدد نمی آورد. می شود انتزاع کرد اما اثر ندارد. چون امر انتزاعی اثر ندارد. امر اعتباری آثار قانونی دارد. این نکته اش همین است. شما میتوانید از یک شخص انتزاع ده عنوان کنید. درست هم هست پسریکی است پدریکی است عموی یکی است درست است تمام این عناوین اما تعدد پیدا نمی کند. چون امر انتزاعی آثار ندارد فقط منشأ انتزاع را نگاه می کند و از او در می آورد. اما در امر انتزاعی آثار می خواهد بار کند. این دو با هم فرق می کند. در امر انتزاعی اثری بار نمی شود البته عرض کردم این که گفته شده است در عبارات شیخ گاهی از اعتباریات تعبیر به انتزاع شده است می شود به این معنا هم به آن انتزاع گفت نمی شود نگفت اما حقیقت انتزاع غیر از اعتبارات است. امر اعتباری است. لکن گاهی تسامحا گفته می شود که از آن انتزاع وجوب کرده است. چون به آن طلب کرده است. این را می شود گفت اما مراد ایشان انتزاعی نیست که در مقابل اعتبار باشد.

خب اگر این معنا اجمالا روشن شد مرحوم نائینی از آن مبانی ای که در باب حکم هست مبنای اول را یک مبنا را متعرض شده اند که حکم عبارت از اینکه علم به اشتغال بر مصلحت و مفسده شبیه احکام عقلی دیگر. ما چیزی به نام حکم به معنای اعتبار نداریم. چیزی اعتبار نمی شود وقتی شارع می گوید نماز بخوان یعنی نماز منفعت دارد آن روز هم مثال خارجی زدیم. وقتی شارع می فرماید نماز بخوان روزه بگیر یعنی این منفعت دارد ملاک دارد مصلحت دارد. این دارای ملاک است. در حقیقت ارجاع می دهند قضیه به حساب مقتضای ظاهر روایات و ادله و قوانین بشری را به یک مسئله واقعی که علم به ملاکات باشد. این در حقیقت آن است. یعنی بعبارۀ آخری خواهد آمد الآن هم اشاره کردم حکم باید انعکاس یک واقعیتی باشد. این را چون مرحوم نائینی هم ندارد آقا ضیاء هم ندارد ما اول خارجا اشاره کنیم

تا بعد وارد بحثش شویم. حکم باید انعکاس یک واقعیتی باشد. مثلاً در روابط عبد و مولا، حکم مولا انعکاس مالکیتش برای ذات عبد است. لذا ما کرارا عرض کردیم بر مبنای عبد و مولا در آنجا هم زیر بنا و مایه اصلی حکم مالکیت مولا است. و کرارا بعضی از ثمرات اینم الکت را عرض کردیم. این مالکیت دارای آثار خودش است. شما اگر ببینید احکام شرعی بلکه قوانینی را که بشر جعل می کند اگر بخواهید بر اساس رابطه عبد و مولا جعل کنید باید این تصویر را کنید.

لذا مثلاً در مجتمعات فعلی که مبتنی است غالباً بر قانون پارلمان و مجلس و اینها اصلاً شما تصویر عبد و مولا نمی کنید. اگر شما بخواهید در قانون تصویر عبد و مولا کنید باید بخورد به نظام های استبدادی که شاه مالک مردم است شاه مالک این افراد است مثل اینکه مولا مالک عبد خودش است. اصلاً آن تفسیر را بر نمی دارد اصلاً جای آن تفسیر نیست. بنابراین این نکته را خوب دقت کنید که حکم باید یک واقعیتی را شما فرض کنید لذا مثلاً در باب مثلاً روابط در عبد و مولا مالکیت مولا در نظر گرفته می شود شبیه آن هم آمده اند آقایان در خطابات شرعی مالکیت حق را در نظر گرفته اند و از این مالکیت حق مثلاً حق الطاعه هم در آورده اند. ز این مالکیت حق مسئله قوانین و اعتبارات و جعل را درست کرده اند. پس حکم باید مشتمل غیر از حیثیتی که به لحاظ آن جعل می شود باید انعکاس یک واقعیت باشد. این تفسیر می گوید حکم انعکاس آن ملاک است. منشأ حکم و زیربنای حکم آن ملاکی است که هست. مثل اینکه می گویند الاحکام الشرعیه الطاف فی الاحکام العقلیه. یعنی در حقیقت اعتبارات قانونی را ارجاع می دهند به یک حقایق واقعی. اگر قانون آمد گفت شما این کار را بکن، گفت مثلاً قانون گفت که باید پول بدهی برای خیابان این در حقیقت جعل قانون نکرده است دارد به شما می گوید که شما بای اینک جامعه سالم و نظیف و تمیز باشد باید خیابان کشیده شود این خیابان هم با وضعی که ما داریم باید از اموال شما باشد. پس حکم در حقیقت انعکاس بیان ملاک است. این ملاک وجود دارد این یک تفسیر اصلاً حکم یعنی این.

البته ما تفاسیر مشابه این هم داریم ولی چون نائینی این تفسیر را فرموده اند ما از همین تفسیر وارد شویم. در حقیقت اگر بخواهیم دقیقاً ما این مبنا را معنا کنیم این را به این جور که اعتبارات قانونی و حتی اعتباراتی که فرد نسبت به بچه خودش می کند اگر می خواهد عقلایی و صحیح باشد نه روابط عبد و مولا که یک مقدارش غیر صحیح است اگر می خواهد این اعتبارات صحیح باشد مثلاً می گوید اگر روز جمعه نان بخر. این می خواهد بگوید روز جمعه خریدن نان ملاک دارد. این در حقیقت بیان ملاک نان خریدن در روز جمعه است یعنی این ملاک در روز پنجشنبه نیست. این وقتی می گوید روز جمعه نان بخر خبر می دهد از ملاکی که برای او در روز جمعه است. این در حتی اوامر شخصی هم می توانیم تصویر این تفسیر را بکنیم. فقط اختصاص به قوانین ندارد. در امور شخصی هم می شود این را تفسیر کرد. لذا ما در باب حقیقت حکم فقط علم به ملاک داریم. آن وقت نتیجه این رأی این می شود که این سه مرحله ای را که ما به عنوان مبادی جعل

تصویر کردیم دیگر مرحم نائینی نوشته اند باید این سه مرحله را حذف کنیم. اینکه ما گفتیم سه محور داریم سه محور قبل از جعل داریم به معنای مبادی جعل خوب دقت کنید این هی لوازم هر کلامی را در نظر بگیرید. این دیگر می گوید نه خود ملاک را بعد مورد حب و بغض و آن حب و بغض طبق ملاک بوده است اراده و کراهت هم طبق ملاک بوده است جعل هم همان است. جعل هم خبر دادن است. به اینکه افا چنین مصلحتی وجود دارد. پس بنابراین من از اول عرض کردم که این هفت محور اگر بخواهیم درست شود این ظرافت کار را دقت کنید. اگر این مبنا را قبول کردیم دیگر هفت محور نمی شود. دیگر مبادی جعل نداریم. خود جعل است. اینها مبادی جعل نیست چون مفروض این است که جعل چیزی نیست. جعل فقط علم به ملاک است. اگر علم به ملاک باشد نه اراده ای است نه کراهتی است نه حبی است نه بغضی است نه جعلی است نه ملاکی است و نه جعلی است. ملاک است دیگر هیچ کدام از آنها نیست. چون این ملاک است که مولای حقیقی را می کشد به حب و بغض و همین ملاک است که می کشد به اراده و کراهت و همین است که به جعل می کشد. پس نکته اساسی ملاک است غیر از ملاک ما چیزی نداریم. جعل انعکاس این ملاک است. این مبنای اولی را که مرحوم نائینی نقل کرده اند بعد ایشان می فرمایند که این احتمال فی غایه الوهن و السقوط، چون خواندیم دیگر تکرار نمی کنیم لانه یلزم علی هذا و ان تكون الاوامر و النواهی الوارد فی الكتاب و السنه کلها. عرض کردم اینکه ما وقتی بخواهیم یک تفسیری را از قانون بدهیم برگردیم به اوامر و نواهی در کتاب و سنت. این به ذهن ما درست نیست. به عکس است.

اولا ما یک تفسیر را از قانون و اعتبار و جعل می دهیم بعد می گوئیم اوامر کتاب و سنت هم ملزوم همین هستند. اگر جایی مخالفت دارد اگر نکته ای در شریعت هست که در قوانین بشری یا در عقل بشری نیست آنها باید توضیح داده شود. به عکس این تصور. اینکه اوامر و نواهی، ما کار به اوامر و نواهی شرعی نداریم خود ما هم جزء عقلا هستیم. عرض کردیم مراد از عقلا انجا آنچه که متعارف مردم انجام می دهند. آیا دائما یا اصلا فی نفسه ما غیر از مقام ملاک چیزی به نام مقام جعل داریم یا خیر؟ آیا فقط مجرد مقام ملاک است من اگر خبر دهم یعنی این فقط انعکاس ملاکات است؟ یا اضافه بر ملاکات انعکاس نکته دیگری هم هست؟ این نیست که ملاک باشد. مثلا انعکاس ولایت مولای حقیقی است. انعکاس مالکیت مولای جعلی است. یعنی عبد و مولا. این باید این نکته هم اضافه شود یعنی به مجرد اینکه انعکاس ملاک باشد درست نیست و اگر اوامر و نواهی متعارف بشر این طور باشد قانون را این جور تفسیر کنیم اوامر و نواهی شرع هم همین طور است. به عکس این راه هایی که آقایان رفته اند ما عرض کردیم اول تفصیل قانونی می دهیم بعد می گوئیم آن چه که در کتاب و سنت آمده است به همین اصطلاح و تعبیر قانونی است. به همین راهی که در قانون است. مگر اینکه شریعت بگوید در فلان جا طبق قانون برائت است من احتیاط جعل کردم. یا طبق قانون احتیاط است من برائت جعل کردم. این ممکن است امکان دارد اما راه

طبیعی اش این است و لذا این بحثی را که ما اینجا مطرح می کنیم این ما برای تفسیر خطابات شرعی نیست. ابتدائاً بیان عرف خاص است عرف خاص یعنی عرف قانونی. همان که در اصطلاحی که ما تقسیم که کردیم در فضای اصولی فضای هفتم تفسیر قانونی ان دومی بود تفسیر عرف عام بود. سومی بود یکی عرف عام داریم یکی عرف خاص داریم. نه بیاییم یک تفسیر عرف خاص بدهیم. عرف عام همین است که متعارف مردم مثلاً می گوید این کار را بکن این کار نکن خوشم می آید یا نمی آید. بار قانونی ندارد. انسجام قانونی ندارد. ارتباط قانونی ندارد. با هم دیگر اگر هم باری هست محدود است. مثلاً می گوید برای من فلان چیز را بخر اگر نخرید با او قهر می کند. اما بار و آثار قانونی که به اصطلاح ما عقوبت گاهی می گوئیم. عقوبت احتمال دارد که در این جور موارد در باب قوانین یک معنای عامی به معنای آثاری که متعقب برای قانون است. عقوبت به این معنا. نه عقوبت حتماً زندان و شلاق. گاهی عقوبت را به معنای شلاق می گیریم چون این هم نکته ای است که بعد خواهیم گفت. قانون را عبارت از اعتباری می دانند که متضمن یک نحوه عقوبت است. و این در روایت هم هست یک روایت هست که یقضیه. به نظرم در خواب بوده است طرف. حضرت فرمود یقضیه عقوبه له. با اینکه قضا عقوبت نیست تابع خود عمل است چون عمل ناقص بوده است باید دو مرتبه انجام دهد. قضا عقوبت نیست. این عقوبت در اینجا ظاهراً به همین معنای عام است. مراد از معنای عام آنچه که بعد از عمل به آن مترتب می شود. بعد از تکلیف به او آثاری که متعقب او است. عقب او می آید و بر او بار می شود. این عقوبت شامل زندان می شود شامل جریمه نقدی می شود شامل محرومیت از شغل می شود. تمام. شامل قضا می شود. آثاری که بر یک عمل بار می شود. این را اصطلاحاً عقوبت می گویند. عقوبت به این اصطلاح اوسع از عقوبت به معنای جزای بدنی یا جزای زندان یا جزای مالی و الی آخر ضرر مالی یا غیر ذلک.

أَنْ تَكُونَ الْأَوَامِرُ وَالنَّوَاهِي الْوَاردَةُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةُ كُلُّهَا إِبْخَاراً عَنِ الصَّلَاحِ وَالْفَسَادِ مِنْ دُونِ أَنْ يَكُونَ فِيهَا شَائِبَةُ الْإِنْشَاءِ

خب این هم قائل هم همین است عقیده اش این را خیلی

و هذا ممّا لا يرضى به المنصف

عرض کردم راه انصافش اعتبارات قانونی خود آن است. ما قبل از اینکه برسیم به اوامر کتاب و سنت این خود آن است. و لازم هم نیست مرحوم آقا شیخ محمد اصفهانی یک قاعده ای دارد مسئله بعدی و اینجا در این مسئله یادم نمی آید همین جاها دیگر می ترسم کم و زیاد شود این تعبیر را تکرار می کن که شارع رئیس العقلا است. بل هو مثلاً سیدهم و رئیسهم و آنچه را که عقلا دارند، چون شارع رئیس عقلا است طبق او انجام می دهد. این نیست شارع شأنش اجل است که بگوئیم رئیس عقلا است. یکن یک امر متعارفی را ما در جامعه هایمان

داریم و در جوامع بشری هم مختلف است و یک اموری تقریباً می شود گفت در اغلب جوامع نزدیک به نود درصد جوامع، اینکه بگوییم صد درصد همین سازمان ملل که الآن می گویند ۱۹۳ کشور است بقیه کشورها نیستند. علی ای حال این طور نیست که بگوییم مراد از عرف عقلاً صد درصد نه متعارف ۸۵٪ تا ۹۰٪ عقلاً یک چیزی را بنا می گذارند مثل حجیت قطع اگر شارع نهی نکرد آن هم دنبالش است همان دنبال سیره عقلاً است. نه بعنوان رئیس العقلا یک لغتی است که پیغمبر اکرم مخاطبه کرده اند صحبت کرده اند همچنان که خوب دقت کنید بر می گردیم به فهم عرفی در لغت و در فهم لغت بر می گردیم به سیره عقلاً در فهم قانونی. فقط به لغت و لفظ مقید نمی شود در محتوا هم باز به آنها بر می گردیم. به سیر عقلانی بر می گردیم و مراد از سیره عقلانی با این تفسیر اجمالاً روشن شد.

و كيف يرضى أن يكون قوله تعالى: «يا أيها الذين آمنوا أقيموا الصلاة إلخ»

این که ایشان می فرماید می گوید اخبار است انشاء نیست. نمی توانی اقيموا الصلاة را که حمل کنیم. البته تمسک کردن به این دیگر فکر می کنم مقدمه ای گفتم روشن شد. این معنایش همان جو که طبق تعبیر ما جو دم فضای دوم است. یکی از آقایان گفته بود به جای فضا گفته بود گفتمان. گفتمان دوم ادبیات بود. ما عرض کردیم این نکته را در بحث های گذشته هم بود چون آقایان نگفته اند و یک جا آورده اند ما معتقدیم این را اگر بخواهیم از نظرم علمی تحلیل کنیم یک جا باید بیاوریم. یک جا بحث تفسیر قانون و یک جا بحث تفسیر ادبی است. مثلاً یک جا بحث می کنیم حقیقت و جوب چیست در وعای قانونی لذا ما از این تعبیر کردیم که ما در فقه سه فضا در فقه داریم. یکی ادبیات است فضای ادبی است و تعبیری است و دو فضای قانونی است. معذرت می خواهم روح و حقیقت تشریع است. سه، فضای حاکم بر تشریعات. این را ما عرض کردیم پس بنابراین چرا ادبیات راجداً می کنیم؟ چون ادبیات لغات فرق می کند زبان ها فرق می کند کیفیت تعبیر فرق می کند. در لغت عربی به خاطر وجود ماده و هیئت چون یک ماده دارند یک هیئت دارند به خاطر وجود ماده و هیئت وقتی میخواهد در قالب ق انون قرار گیرد این دو تا باید با هم حساب بشود. مثلاً الآن معروف بین علمای ما مثل لا تفعل فقط زجر است یعنی هیئت لا تفعل را در نظر گرفته است. آن وقت بحث کرده اند که نهی در معاملات یا عبادات مقتضی یا دلالت بر فساد می کند یا خیر. ما عرض کردیم که اگر ما باشیم و نکات ادبی یک لا داریم که معنای نفی و نهی است و اعدام است معنای حقیقی اش از باب تفسیر اراده تشریعی به تکوینی معنایش ردع است. جلوی را بگیرد دستش را بگیرد. لکن لا تنها نیست. یک لا تصلی هم داریم. ماده صلاه هم داریم. لذا به ذهن ما آمد که خوب دقت کنید در باب نظر به این لا تصلی به لحاظ ادبی نه به لحاظ قانونی این خلط که شده است که گفته اند مثلاً نهی به معنای حرمت و زجر است در آن بطلان نخواهیده است. این دو تا مقام خلط شده است.

ما آمدیم مقام تعبیر را از تشریع جدا کردیم. بله در مقام تشریع همین طور است بگویم حرمت یعنی زجر. آیا زجر مستلزم بطلان عمل هم هست؟ این مقام تشریع است. اما ما آمدیم گفتیم مقام تعبیر هم داریم مقام ادبیات قانونی هم داریم مقامی است خودش. ادبیات قانونی باید ما شئون لفظ و دلالات لفظی را حفظ کنیم. وقتی می گوید لا تصلی یک لا دارد که معنایش اعدام است البته به معنای حرفی است اعدام نه اسمی. یعنی اعدام را لحاظ کرده است در ضمن چیز دیگری. این معنای حرفی است. عرض کردیم معنای حرفی با معنای اسمی مرادفش فرض کنید می گویم معنای من با زید. من با دیوار. خب معلوم است فرق می کند. نه من با ابتدا. شما مرادفش را مطرح کنید. وقتی معنای اسمی و حرفی را مطرح می کنیم آن معنای مرادفش را نگاه کنید. فی با ظرفیت. من با ابتدا. یا نشریت احتمال دادیم من اساسا برای منشئیت باشد برای ابتدا نباشد. علی ای حال من و ابتدا علی ما هو المعروف عرض کردیم ابتدا همان معنای است عدم مسبوقیت یکی است اگر فی نفسه لحاظ کرد می شود اسم. اگر مندکا فی الغیر ملاحظه کرد می شود حرف. حق این است که فی و ظرفیت، ظرفیت عبارت از این است که یک چیزی بر تمام اجزاء یک شیء احاطه داشته باشد. این را می گویند ظرفیت. این نکته تمام اگر شما آب داشتید مقداری آب از کوزه بیرون ریخته شد دیگر کوزه ظرف آن آب بیرون ریخت شده نمی دانند باید با همان مقدار آبی که در خودش است. ظرفیت در آن احاطه بر تمام اجزا لحاظ شده است. حقیقت ظرفیت این است احاطه داشته باشد.

این احاطه را اگر خودش را نگاه کردید می گویند ظرفیت اگر گفتید الماء فی الکوز این فی همان معنا را دارد. همان معنای ظرفیت لکن وقتی نگاه کرده است با طرفین یکی آب یکی کوزه. اگر مندکا لحاظ شد اسمش می شود حرف. اگر بالاستقلال عرض کردم تعبیر استقلال و عالی در کتاب فصول آمده است. قبل از ایشان من ندیدم اگر جایی دیدید ر معنای حرفی به من خبر دهید. اما در کفایه هم از ایشان گرفته است. احتمالا حالا استقلالی اش که ما با ایشان موافقت کردیم. عالی اش شاید مراد اندکاک باشد. عرض کردم حتی شاگردهای کفایه مثل مرحوم آقای رشتی در حاشیه بر کفایه دو احتمال در معنای عالی در عبارت کفایه داده است که مراد از عالی در آن عبارت چیست. عرض کردم اصل عبارت هم مال ایشان نیست مال مرحوم صاحب فصول است. کیف ما کان ما برای اینکه در این شبهات واقع نشویم کلمات کردیم اندکاک یا به نحو اندکاک است این می شود معنای حرفی یعنی مندکا فی الغیر عرض هم کردیم این معنا را از تحقیقات مرحوم نجم الاثمه رضی بر شرح کافیه گرفتیم. ایشان در آنجا بعد تا جایی که من میدانم قبل از ایشان به این تعبیر کسی نگفته است. اندکاک به ایشان نگفته است ما یوجد المعنا فی غیره. اگر چون این کلمه ای کهب ه امیر المؤمنین منصوب است که به ابو الاسود گفته اند یکیش این است الحرف ما اوجد المعنا غیره سه چهار تا نقل شده است. یکی از نقل هایش این است. اگر این باشد احتمالا ایشان هم سعی کرده است این معنا را از خبر منصوب به امیر المؤمنین بگیرد.

بهرحال ما مناشی علم خودمان را بگوئیم ما معتقدیم، فلذا لا اعدام است. لکن نه اعدام فی نفسه. ازاله است نه ازاله فی نفسه. لذا چون یک لا داریم که هیئت درست می کندب الا تصلی و یک ماده داریم که صلاه باشد ظاهرش این طور است ظاهرش به نظر ما این طور است که اعدام دو چیز است هم اعدام به لحاظ هیئت است که نتیجه اش زجر می شود و حرمت از آن در می آوریم هم به لحاظ ماده است که صلاه باشد یعنی لا تصلی در حقیقت می خواهد اعدام صلاه هم بکند نه فقط جلوی طرف را بگیرد. ظاهرش این طور است. چرا؟ چون عرض کردیم معانی لا اندکاکی است. طبق اندکاکی بودن دلیل ندارد که این را فقط به هیئت بزنیم. آن وقت اگر در ماده زدیم چون این تقریب در جایی نیامده است من گاه گاهی ذکرش می کنم برای اینکه بیان مبنای خودمان در باب و لذا طبق قاعده بطلان است. و اصولا بحث اقتضا که آقایان مطرح کرده اند به نظر ما درست نیست. چون مقتضی و مقتضا مطرح است. اصلا خود لا تصلی دو مدلول دارد. هم زجر دارد هم بطلان.

بله ممکن است مدلول زجرش اولی باشد یا ثانوی باشد. مثلا صریح تر باشد اولی یعنی آن که مستقیم یا مباشر به قول عرب ها به ادراک ما می خورد. این طور نیست که دومی اقتضا باشد دومی درجه دو باشد لازم و ملزوم باشد نه آن هم هست دو مدلول است. ممکن است یکیش اولی باشد به یک اعتباری و یکیش ثانوی. این ممکن است لکن مقتضی و مقتضا مطرح نیست لازم و ملزوم هم مطرح نیست. هر دو معنا این نکته را که من عرض کردم خواستم این نکته را خوب دقت کنید ما در مباحث قانونی متأسفانه این دو مقام با هم خلط شده است. یکی مقام ادبیات قانونی یکی مقام روح و تفسیر قانون. و روح تشریع. و لذا عرض کردیم اگر در اصول دو باب قرار دادیم یک باب در تفسیر قانون است و روح قانون و حقیقت قانون یک باب دوم که ظهورات است باز در ظهورات بحث میکنیم که آیا این لفظ، با تحریری که هست آیا این ظهور در وجوب دارد منشأ ظهورش در وجوب چیست ظهور در استحباب دارد ببینید آن بحث دیگری است. ظهور در زجر دارد ظهور در بطلان دارد ظهر در صحت دارد آیا امر به شیء مقتضی به اجزا است به قول آقایان که اسمش صحت باشد نه آنجا هم تفسیرهایی عرض کردیم متأسفانه این بحث امر به شیء مقتضی به اجزا است که در کتب اصولی ما آمده است ظاهرا اولین کسی که در آن شده است قاضی عبد الجبار در مغنی است این یواش یواش در اصول آمد خود طرحش اصلش خیلی واضح نبود. بهرحال ما در آنجا نکات فنی طرح را دادیم به نظر ما ما وقتی می خواهیم در اصول وارد شویم هم ادبیات قانونی را و در قوانین مختلف در نظر بگیریم چون زبانهای مختلف دارای خصائص خاص خود هستند و هم مسئله روح قانون و روح تشریع. این که مرحوم نائینی می فرمایند از این یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلاه این اشکال وارد است که شما چون اقموا الصلاه را در عرف مثل اینکه پدر به بچه اش می گوید آب بیاورد از این قبیل گرفتید. خب شما ممکن است بگوئید ما درق انون این را قبول نداریم. ایشان ممکن است بگوئید اخبار عن اشمال الصلاه و الزکات،

عرض می کنم دو تا مقام را مرحوم نائینی خلط فرموده است البته اختصاص به ایشان ندارد شما در تمام کتب اصولی نگاه کنید بحث اوامر دارند. این جداگانه این ذیل استصحاب یکدفعه اینها در اواخر استصحاب یاد جعل افتادم عرض کردم این جای غیرطبیعی اش بحث می کنیم جای طبیعی اش ود و بحث هم دارد نه یک بحث. یکی روح تشریع و حقیقت قانون. یکی هم ادبیات قانونی و تعبیر قانونی. و الفاظ قانونی و آنها هم باید برای خودش شرح داده شود و لذا مثلاً من باب مثال فرق بگذاریم با الله علی الناس حج البيت و بین اقاموا الصلاه که فقهای ما هم فرق گذاشته اند. گفته اند الله علی الناس حج البيت هم وجوب در می آید هم ثبوت در ذمه در می آید. اما اقاموا الصلاه وجوب در می آید ثبوت در ذمه در نمی آید. ما آمدیم اینها را زیربنایش را شرح دادیم که دیگر موردی کار نشود. یا علیکم انفسکم یا المؤمنون عند شروطهم چون من عرض کردم کرارا مرارا اینها سعی کردند اصول را مثل مباحث منطقی و فلسفی یک مباحث عام قرار دهند که در فقه کلاً جریان داشته باشد اما این واقعیت ندارد با واقعیت نمی سازد. چون ما در زبان عربی که نزول قرآن و یا روایات است وجوب را د ائماً بلکه نود درصد با صیغه افعال نمی گوئیم. نود درصدش هم افعال نیست چه برسد صد درصد. گاهی با حروف است. المؤمنون عند شروطهم. خب اینجا این ادبیات قانونی می آید که کلمه عند چه مقدار درست می کند. آیا فقط وجوب و لزوم را درست می کند یا حکم وضعی هم درست می کند؟ این غیر از بحث های قانونی است. متأسفانه خلطی واقع شده است ما اینقدر صیغه فعل جمله مضارع داریم اعد الصلاه داریم ماضی داریم مضارع داریم به اصطلاح مثل همین ان داریم لله علی الناس داریم لام و علی داریم این طور نیست که همه صیغه افعال باشد یا صیغه لا تفعل باشد. یک مقداری هم باز امروز از بحث خارج شد بعد مرحوم نائینی می فرماید شاید این آقایان تصریح کرده اند عرض کردم این مرحوم نائینی که چون در مبدأ اعلی که حضرت حق سبحانه و تعالی باشد اراده و کراهت و حب و بغض معنا ندارد نمی شود محل حوادث باشد. تعالی الله عن ذلک پس باید تصویر کنیم اگر جعل هست معنای اشتغال بر ملاک است. ایشان فرموده اند شاید بعد فرموده اند که این معنا را قبول نداریم دیگر حالا ایشان یک اشاره هم به بحث اراده فرمودند و بحث اراده حق در امور حقیقیه هم محل کلام است چه برسد در اینجا. بعد فرموده اند به اینکه حالا خیل خب فرضاً این اشکال هم قبول کنیم بگوئیم در نفوس عالیه. یعنی مثل پیغمبر اکرم غیر از مبدأ اعلی و نقل هم کرده اند از کفایه که کفایه گفته است در مبدأ اعلی تصویر نمی شود اما در نفوس عالیه تصویر می شود.

علی ای حال این نکات این سنخ بحث این طرح بحث اصلاً فنی نیست. عرض کردم ما اصلاً در بحث قانونی و بحث وجوب و به عنوان قانون ما بحث اصلاً مباحث کلامی و نفوس عالیه و مبدأ اعلی و محل اراده و حقیقت اراده و از صفات ذات و صفات فعل و اینها اصلاً از بحث کلاً خارج است. بحثی که اینجا مطرح است یک بحث قانونی است و یک تفسیر قانونی است. و مرحوم نائینی رفته اند روی

.....

مسئله اراده حق و حب و بغض و اینکه آیا می شود محل، اصلاً این بحث ها کلاً مطرح نیست بحثی که هست این است بحث نکته قانونی این است حکم انعکاس یک واقعیت است. حکم تفسیرش این است انعکاس وجود ملاک است. حکم انعکاس اراده مردم است که قانون درست می کند. حکم انعکاس مال کیت مولا است که عبد و مولا درست می کند. حکم انعکاس ولایت حق است کار نداریم به ولایت اصلاً. حکم مبدأ اش انعکاس است. آن زیربنای روشن شد؟ اصلاً مطالب و زیربنایی که ایشان فرموده اند ربطی به بحث ندارد. این یک تفسیر قانونی دارد. خودش تفسیر است این. آن تفسیر قانونی اش این است. آقا حکم یعنی انعکاس ملاک. اگر کسی حکم کرد می گوید من حکم کردم یعنی این ملاک هست. حالا این ملاک گاهی اوقات به نحو حکم تکلیفی می آید گاهی به نحو حکم وضعی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين